

نقل است دکتر حشمتِ جنگلی از بالکن عمارت اداره فرهنگ در باغ سبزه میدان  
رشت خطاب به جمعیت مشتاق، فریادبرآورد: شاه شاه ه ه...آه، چه لفظ کثیفی  
درجدال با مرده ریگ خواران وپرستندگان «شاه شاهان» در گورستان پاسارگاد

حسن حسام

## آواز خوان

بر این فلاتِ کهن

بارانِ مرگ

در هر چهار فصل

مانندهی تگرگ

می بارد

\*

از کورش و انوشروان

تا وارثِ امام زمان

با تاجها

و عمامهها

و دشنهها و تفنگها

در دریای خون و جنون

می رقصند

چشم

می کنند

لب

می‌دوزند

زبان

می‌برند

گردن

می‌زنند

پوست

می‌درند

نشاء می‌کنند مردمان را

هزار

هزار\*

بر این خاکِ بی‌بهار

دهان به آواز باز کنی

گلویت را

با طنابِ بافته از دُمِ اسبان

یا الیاف گیاهان

یا کابل برق

یا سیمِ تلفن

چنان می‌فشرند،

که آواز قناری

در حنجره‌ی نازکت

خاموشی گیرد

جرمت این است

آوازخوان!

در زمستانِ بلندِ این دیار

نشسته بر شاخ‌ساری بی‌بار

چه‌چپه می‌زنی

به شوقِ شکفتنِ گل

در انتظارِ بهار

\*

شگفتا!

چه جانِ سختی داری

آوازخوان!

هنوز

زنده‌ای!

26/10/2016

پاریس

از مجموعه شعر زیر چاپ : این جا برقص

گویند ، تا انوشیروانِ « دادگر؟؟؟!!» نسل مزدکی ها را بر اندازد ، هفتاد هزار مزدکی را در گجِ مذاب

نشا کرد ، تا زنده بگور شوند!

